

سرزمین های آن سوی مصر در نخستین سده های اسلامی

دکتر عبدالله ناصری طاهری
عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء، «س»

برخوردار است و این امکان، از آن، مسیر تجاری پروتقی میان مصر و مغرب الاقصا ساخته است.^۲

ساکنان اصلی این منطقه اقوام بربر هستند که به زعم ابن حزم اندلسی از نژاد حامی می باشند.^۳ ادریسی، جغرافی دان مسلمان قرن ششم هجری، موطن اصلی آن ها را سرزمین فلسطین می داند و معتقد است، این قوم بعد از قتل پادشاهشان «جالوت»، به مغرب مهاجرت کرد.^۴ پیش از ادریسی، ابن خردادزبه نیز این رأی را پذیرفته است.^۵ یکی از پژوهشگران معاصر مسلمان در پژوهش تاریخی و باستان شناختی اعلام کرده است، کشف مجموعه هایی با عمر ۵۰ هزار سال، مشابهت ساکنان لیبی، الجزایر، یمن و فلسطین را اثبات می کند.^۶ مغربی ها خویش را آمازیغ به معنای نجیب و آزاده می دانند ولی مرحوم دکتر حسین مؤنس، مورخ معاصر مصری، بر این باور است که این واژه بی معنا و مجهول الاصل است و نمی دانیم به چه معناست.^۷ عصر تاریخی این خطه ی وسیع، با ورود «فینیقی ها» به منطقه آغاز می شود.^۸ از اواخر هزاره ی دوم ق. م تا سال ۱۴۶ ق. م

در مغرب سرزمین مصر، بخش شمالی قاره ی آفریقا، در جغرافیای اسلامی، «مغرب اسلامی» نام گرفته است. هرچند کسانی مانند استخری و مقدسی، آن سوی تنگه ی جبل الطارق، یعنی «اندلس» را هم جزو مغرب اسلامی قرار داده اند، اما بیشتر جغرافی دانان فقط آن بخش از شمال آفریقا را که میان مصر و اقیانوس اطلس محصور است، مغرب اسلامی می نامند. این حوزه ی وسیع که کشورهای امروزی لیبی، تونس، الجزایر، مغرب (مراکش) و موریتانی را در بر می گیرد، در ادبیات جغرافیایی اسلام به سه بخش افریقیه یا مغرب الادنی، مغرب الاوسط و مغرب الاقصا تقسیم شده است.

از نظر طبیعی، مغرب به سه حوزه تقسیم می شود: ۱. ساحلی، شامل طول ساحل جنوبی مدیترانه تا بخشی از ساحل اقیانوس اطلس (در حومه ی سوس در مغرب الاقصا)؛ ۲. کوهستانی؛ ۳. صحرائی از برقه یا انطابلس=پتاپولیس (در لیبی امروز) تا مرز اقیانوس اطلس. این بخش به رغم صحراوی بودن و گستردگی، از چشمه سارهای متعدد

فینیقی‌ها در دو مرحله حکم راندند. مرحله‌ی اول تا نیمه‌ی قرن ششم ق. م بود که پیوند خود را با «صویر» (در جنوب لبنان امروزی) به عنوان مرکز تاریخی حفظ کردند. و مرحله‌ی دوم پس از آن وارد جنگ با یونانی‌ها بود که پیوند شرق و غرب فینیقی گسسته شد و با تأسیس شهر کارتاژ (قرطاجنه)، عصر کارتاژی فینیقی‌ها آغاز شد و تا سال ۱۴۶ ق. م ادامه یافت.

با سقوط دولت کارتاژ، به ترتیب امپراتوری روم، واندال‌های ژرمن و بیزانس بر آن منطقه حکم راندند. در عصر بیزانس، شمال آفریقا حوزه‌ی مستقل و خودمختاری بود که در قالب هفت ایالت حکم می‌راند. به مرور و با غلبه‌ی نظامی گری «دوک‌ها» بر مدنیت شهری، بعضی از فرماندهان و حاکمان اعلام استقلال کردند.

فتح اسلامی شمال آفریقا

عمرو عاص همین که از گشودن سرزمین نیل (مصر) فارغ شد، به مغرب رو کرد. نخستین شهری که گشوده شد، «برقه» یا انطابلس (پتاپولیس) بود.^{۱۱} البته نباید از نظر دور داشت که فتح «برقه» در آغاز، نه به منزله‌ی گشودن سرزمینی جدید، بلکه به مثابه تأمین و تضمین امنیت مصر از ناحیه‌ی غربی بود؛ حتی یک سال بعد (۲۳ هـ. ق) فتح طرابلس نیز به همین منظور صورت گرفت.^{۱۱}

عمرو عاص پس از فتح برقه و طرابلس، از خلیفه‌ی دوم تقاضا کرد تا رسماً وارد آفریقه شود، اما خلیفه چون اهل آفریقه را مردمی نیرنگ‌باز و فریبکار می‌دانست^{۱۲}، او را بر حذر داشت.^{۱۳} فتح آفریقه در سال ۲۷ ق و در عصر خلیفه‌ی سوم نصیب برادر رضاعی خلیفه و والی مصر به نام «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» شد. در جنگی نزدیک «قیروان» و در شهر «سبیطله»، «گریگوری» (در متون عربی جرجیر) را کشت و پس از مصالحه با بازماندگان سپاه او، آفریقه گشوده شد.^{۱۴} در این نبرد سرنوشت ساز، تعدادی از اصحاب مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر،

عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمرو عاص و عبدالله بن ابی بکر حضور داشتند و بدین سبب این جنگ به «غزوة العبادله» شهرت یافت.^{۱۵} در روزگار خلیفه‌ی سوم و به علت درگیر بودن او با بحران‌های داخلی، تحرکات جدی در مغرب صورت نگرفت، اما با شکل‌گیری دولت امویان، توجه به مغرب از سر گرفته شد. در آغاز عصر امویان، مغرب از تابعیت مصر خارج و به عنوان استانی مستقل و تابع دمشق در نظر گرفته شد. البته شایسته‌ی گفتن است که پس از نخستین فتح آفریقه تا توجه جدی امویان از سال ۴۴ ق به آن دیار، رومیان قصد

بازپس‌گیری مناطق فتح شده‌ی مغرب را داشتند، اما کاری از پیش نبردند.^{۱۶} با فتح شهر دزگونه‌ی «جولا» که سنگر روم دفاع بیزانس پس از «سبیطله» بود، دیوار امید رومی‌ها به دست معاویه بن حدیج سکونی^{۱۷} فروریخت و با حضور پیوسته و دائم عقبه‌بن نافع در مغرب^{۱۸} و تأسیس شهر «قیروان» به عنوان مرکز فرماندهی مسلمین در جنوب کارتاژ، مغرب وارد دوران جدیدی شد. ابن اثیر در این مورد می‌نویسد: «بسیاری از بربریان به اسلام در آمدند و پهنه‌ی امپراتوری اسلام گسترش یافت... و اسلام در آن‌جا استوار گشت.»^{۱۹}

در همین حین که با تدبیر عقبه و به قول ابن اثیر، مسلمانان مغرب قوت گرفته و بر تعدادشان افزوده می‌شد، ناگاه معاویه، این سردار پیروز را عزل و به جایش ابوالمهاجر دینار را که از نزدیکان مسلمة بن مخلد انصاری، از والی عثمانی و اموی گرای مصر بود، گماشت. دکتر ابراهیم بیضون، تاریخ‌نگار معاصر لبنانی معتقد است که علت این تغییر، نگاه ابوالمهاجر به مذاکره و مصالحه بود. در صورتی که عقبه‌بن نافع بیشتر رویکرد و نگرش نظامی داشت.^{۲۰} با مرگ معاویه و خلافت فرزندش یزید، دوباره عقبه به صفحات مغرب بازگشت و با انتقام از ابوالمهاجر و بازداشت او و یکی از رهبران قبایل بربر به نام کسילה، عصیان و نافرمانی بخشی از بربرها را برای خود فراهم کرد.^{۲۱} این عصیان، حمله‌ی بربرهای تحت فرماندهی کسילה به قیروان و اشغال آن شهر بود^{۲۲}؛ آن‌هم در زمانی که عقبه برای فتح سایر بخش‌های مغرب به صفحات میانی و دور شمال آفریقا سفر کرده بود.



خلیفه‌ی اموی - عبدالملک بن مروان - هم که از یک سو درگیر بحران‌های مشرق‌زمین مانند شورش عبدالله بن زبیر و برادرش و نیز قیام مختار ثقفی در عراق بود، و از سوی دیگر نظاره‌گر سقوط قیروان، کاری از پیش نبرد تا از بحران مشرق فارغ‌شد و پس از آن حسان بن نعمان غسانی را که مقدر بود فاتح نهایی مغرب باشد، با خراج کامل مصر به عنوان منبع مالی سپاه^{۲۳} روانه‌ی آن دیار کرد. او با بیرون راندن رومیان از بندر قرطاجنه (کارتاژ) و آزادسازی قیروان، فتح مغرب را کامل کرد.^{۲۴} سپس به تنظیم دیوان‌ها و ساماندهی خراج پرداخت^{۲۵} و با اعزام فقها به نقاط گوناگون مغرب، به گسترش اسلام و به زبان عربی همت گماشت.^{۲۶} تأسیس ناوگان دریایی^{۲۷}، تبعیت مسیحیان ذمی مغرب از کلیسای اسکندریه به جای کلیسای روم^{۲۸} و بنای شهر تونس^{۲۹} در نزدیکی قرطاجنه، از مهم‌ترین کارهای او بودند. از آن‌جا که سعایت و حسادت اصلی مسلم در دولت جاهلی مآب اموی بود، با شایعه‌سازی مبتنی بر قصد حسان بر اعلام استقلال



مسجد قرطبه
قرطبه، اندلس
قرن نهم میلادی

از دمشق، او را در سال ۸۵هـ. ق از استانداری و مدیریت مغرب عزل کردند^{۳۰} و «موسی بن نصیر» جایش را گرفت. تدبیر او این بود که با به کارگیری بربرهای مستعرب (عرب شده) مانند طارق بن زیاد و طریف بن مالک، آن‌ها را در فتح شمال آفریقا مشارکت داد. موسی بن نصیر، با گشودن مناطق مائده‌ی مغرب، به

شبه جزیره‌ی ایبری راه گشود.

در سال‌های پایانی قرن اول، بازماندگان بربرها به اسلام رو کرده بودند، با اعتقاد راسخ به این آیین، آن‌ها پذیرفته و به همراه عرب‌های مهاجر از سایر مناطق، خود را برای فتح ایبری آماده کرده بودند؛ هرچند عصر اموی، دوران عرب‌گرایی و تحقیر غیرعرب بود و همین رویکرد، زمینه‌ی قیام و عصیان‌های متعدد علیه حاکمان اموی در قرن بعدی شد.

گشوده شدن شبه جزیره‌ی ایبری

قبل از ورود مسلمین به شبه جزیره‌ی ایبری، گوت‌های غربی یا ویزیگوت‌ها^{۳۱} بر آن منطقه حکم می‌کردند. ویزیگوت‌ها که از آغاز قرن پنجم میلادی و با ضعف امپراتوری روم به آن صفحات آمدند، از نژاد ژرمن بودند. واندال‌ها که بخشی از ژرمن‌ها هستند، در صفحات جنوبی شبه جزیره زندگی می‌کردند. آن‌ها اولاً تابع حرکت روم شرقی و ثانیاً کاتولیک بودند. ویزیگوت‌ها تابع مذهب آریانیسم بودند که الوهیت مسیح را قبول نداشت. این دوگانگی در تبعیت سیاسی و مذهبی باعث شده بود، ویزیگوت‌ها با واندال‌ها در ستیز باشند و بحران اجتماعی مشخصه‌ی اصلی منطقه باشد.

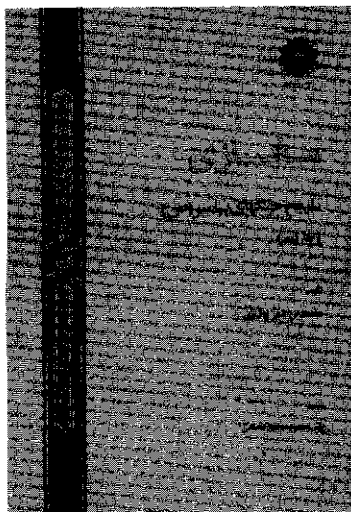
ویتیزا^{۳۲} که در متون اسلامی و عربی از او به غیظت یاد شده است، با حکومتش در فاصله‌ی سال‌های ۷۰۲ تا ۷۱۰م، آرامش را برقرار کرد. جانشین و رقیبش رودریک^{۳۳} - همان لذریق عربی - به کمک نجبا و اشراف بر تخت نشست^{۳۴} و با خاندان شاهی ویتیزا به نبرد برخاست. اوضاع اجتماعی شبه جزیره در دوره‌ی حاکمیت ویزیگوت‌ها آن قدر بحرانی بود که عاملی خارجی مانند «مسلمین مقیم در شمال آفریقا» بتوانند آن را متحول کنند.^{۳۵} اگرچه مشهور است که عامل اصلی ورود مسلمین به ایبری، درخواست ژولیان^{۳۶} حاکم مستبد، از سپاه مسلمین برای کمک به خود بود؛ زیرا ویتیزا دختر ژولیان را که قرار بود طبق آداب و سنن اشراف تربیت کند، به زور تصاحب کرد و این خشم پدر

را برانگیخت؛ اما به نظر می‌رسد این بیشتر یک افسانه است. مسلمانان و سرداران فاتح آن‌ها در جنوب تنگه‌ی جبل الطارق، آن قدر قدرت و انگیزه داشتند که نسبت به منطقه‌ای جدید، پررونق و راهبردی که می‌تواند فتح اروپا را رقم بزند، بی تفاوت نباشند^{۳۷}. بر این اساس و در پی سفری اکتشافی، طارق بن زیاد در رجب سال ۹۲هـ. ق بر موضعی به نام جزیره‌الخصراء^{۳۸} در ساحل ایبری (اسپانیا) سنگر گرفت^{۳۹}. سپاه لودریک در ۲۸ رمضان همان سال در منطقه‌ای در جنوب غربی اسپانیا به نام وادی لکه^{۴۰}، با مسلمانان روبه‌رو و سخت منهزم شد^{۴۱}. حسین مؤنس می‌نویسد، با شنیدن این خبر مسرت بخش، مردم شمال آفریقا از هرسو به طرف اندلس حرکت کردند^{۴۲}. دو شهر سوق الجیشی جلگه‌ی ایبری، یکی قرطبه^{۴۳} و دیگری طلبطله^{۴۴} پایتخت گوت‌ها، به سرعت گشوده شدند^{۴۵}. موسی بن نصیر فرمانده کل شمال آفریقا، چه از باب تدبیر و رفع دغدغه و چه به جهت حسادت زدگی که مبادا فتوح به نام طارق ثبت شود، عازم آن سوی تنگه شد و پا در خاک اسپانیا نهاد^{۴۶}. با حضور موسی بن نصیر، شهرهای مهم اشبیلیه^{۴۷} (Seville) و در جنوب، مارده (Merida)^{۴۸} در جنوب غربی، سرقسطه^{۴۹} در شمال شرقی، اشتورقه یا استورقه^{۵۰} و لیون^{۵۱} در شمال غربی، و برشلونه^{۵۲} در شرق یکی پس از دیگری فتح شدند^{۵۳}. با تصمیم خلیفه‌ی اموی، ولید بن عبدالملک، مبنی بر بازگشت موسی و طارق به دمشق^{۵۴} که به منزله‌ی توقف پیشروی‌های سرفرازانه بود، شوکی بزرگ بر تن مسلمان زده شد. این رفتار ابهام‌آلود ولید که به قول بعضی از مورخان مانع از ادامه‌ی پیشروی سردار فاتحی شد که توان دور زدن اروپا و رسیدن به بیزانس یا قسطنطنیه را داشت^{۵۵}، هنوز بی‌پاسخ مانده است. آیا مسیحیان شاغل در دربار امویان شام که شاهد سقوط بی‌درپی شهرهای جنوب اروپا بودند، در این موضوع نقشی داشته‌اند؟ یا حسادت رقیب موسی بن نصیر به نام مغیث رومی که خود را شایسته‌تر بر حکومت اندلس می‌دانست، باعث چنین تصمیمی از جانب خلیفه‌ی اموی شده است؟

موسی و طارق هر دو به دمشق بازگشتند. موسی اموالش مصادره

شد و سلیمان بن عبدالملک با بریدن سر عبدالعزیز فرزند موسی که جانشین پدر در اندلس بود، این خانواده را بی‌نام و نشان کرد و خود (سلیمان) نیز به قول صاحب کتاب «نفع الطیب فی غصن الاندلس الرطیب» از جوانی و فرمانروایی بهره‌ای نبرد^{۵۷}.

در همین دوران که اواخر سال‌های سده‌ی اول



هجری است، با حضور گسترده‌ی بربرهای شمال آفریقا و عرب‌های مهاجر در اندلس، درگیری‌های قبیله‌ای آغاز شدند. این از یک سوی، جامعه اسلامی اندلس را به ضعف کشاند و متعاقب آن درگیری‌های عرب و بربر در شمال آفریقا که از همین اوان آغاز شده بود، دامنه‌اش به اندلس و اسپانیا کشیده شد، و با متوقف شدن مسلمانان در جنگ پواتیه در جنوب فرانسه و کشته شدن عبدالرحمن غافقی در سال ۱۱۴ هـ. ق، مسلمانان از پیشروی بازماندند و چون مناطق سردسیر و کوهستانی شمال غرب در شمال شرق برای اقامت دیرپای عرب‌ها و بربرهای مسلمین سخت و سنگین بود، کم‌کم ترک کردن این مناطق در دستور کار قرار گرفت. به مرور زمان با قوت‌گیری مسیحیان شمالی، نهضت بازپس‌گیری اسپانیا شدت گرفت. زمینه‌های اصلی سقوط مسلمین در اندلس را باید در حوادث پنجاه‌سال نخست پس از فتح جست‌وجو کرد. اما این سؤال برجاست: آیا ولیدبن عبدالملک و برادرش سلیمان در سقوط اسلام در اندلس سهمی دارند یا خیر؟

زیرنویس

۱. مسالک و ممالک، ص ۳۹. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۱، ص ۳۱۱.
۲. عبدالواحد ذنون طه و دیگران، تاریخ المغرب العربی، صص ۱۶-۱۴.
۳. جمهره انساب العرب، ص ۴۹۵.
۴. نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ۱/۲۲۲.
۵. المسالک و الممالک، ترجمه‌ی حسین قوه‌چانلو، ص ۶۹.
۶. عثمان سعدی، الاصول العربیة للبربر، مجله آفاق عربیة، الجزائر، ۱۹۸۰م، ش ۹.
۷. تاریخ و تمدن مغرب، ترجمه‌ی حمیدرضا شیخی، ج ۱، ص ۵۳.
۸. تاریخ المغرب العربی، ص ۳۹.
۹. همان، ص ۴۱.
۱۰. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۲.
۱۱. همان، ص ۳۲۵. ابن عبدالحکم، فتوح افریقا و الاندلس، صص ۳۲-۳۰.
۱۲. فتوح افریقا و الاندلس، ص ۳۳.
۱۳. ابن عذاری مراکشی، البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، ج ۱، ص ۸.
۱۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۹۵. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۲.
۱۵. تاریخ و تمدن مغرب، ج ۱، صص ۷۰-۶۹.
۱۵. خلیفه بن خیاطه، تاریخ، ج ۱، ص ۱۳۴.
۱۶. تاریخ و تمدن مغرب، ج ۱، ص ۷۲.
۱۷. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۶.
۱۸. زیرا تا آن زمان، فرماندهان پس از هر نبرد و فتحی به مصر بازمی‌گشتند.
۱۹. تاریخ کامل، ترجمه‌ی محمدحسین روحانی، ج ۵، صص ۲۰۹۳-۲۰۹۲.
۲۰. الدولة العربیة فی اسبانيا، ص ۴۱.
۲۱. البیان المغرب فی الاندلس و المغرب، ج ۱، صص ۳۰-۲۸.
۲۲. همان، ص ۳۰.
۲۳. همان، ص ۳۵.

۲۴. حسین مؤنس، معالم تاریخ المغرب و الاندلس، صص ۴۵-۴۲.
- همان نویسنده، تاریخ و تمدن مغرب، ج ۱، صص ۹۳-۸۶؛ و محمدعیسی الحریری، الدولة الرستمية، بالمغرب الاسلامی، صص ۳۷-۳۶.
۲۵. البیان المغرب، ج ۱، ص ۳۸.
۲۶. السیدعبدالعزیز سالم، المغرب الکبیر (العصر الاسلامی)، ص ۲۵۰.
۲۷. عبدالعزیز ثعالبی، تاریخ شمال افریقا...، ص ۷۹.
۲۸. همان، ص ۸۰.
۲۹. بکری، المغرب فی ذکر بلاد افریقه و المغرب، ص ۳۸.
۳۰. البیان المغرب، ج ۱، ص ۴۰.
31. Wisigoths
32. Witiza
33. Roderic
۳۴. حسین مؤنس، سپیده‌دم اندلس، صص ۳۶-۳۴؛ و عبدالواحد ذنون طه، الفتح و الاستقرار العربی الاسلامی فی شمال افریقا و الاندلس، صص ۹۲-۹۱.
۳۵. برای آشنایی با این بحران اجتماعی ر. ک: سپیده‌دم اندلس، صص ۴۴-۴۸.
36. Julian
۳۷. الفتح و الاستقرار العربی الاسلامی...، ص ۱۳۹.
38. Algeria
۳۹. البیان المغرب، ج ۲، ص ۹.
40. Cuadalete
۴۱. همان، صص ۹-۷؛ و ابن قوطیه، تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۷؛ و ابن حبیب اندلسی، التاریخ، ص ۲۲۲؛ و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۰.
۴۲. سپیده‌دم اندلس، ص ۹۳.
43. Cordoba
44. Toledo
۴۵. البیان المغرب، ج ۲، ص ۱۲.
۴۶. تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۳۵.
47. Seville
۴۸. همان، البیان المغرب، ج ۲، ص ۱۳.
49. Merida
50. Saragossa
51. Astorga
52. leon
53. Barcelona
۵۴. الفتح و الاستقرار العربی الاسلامی، صص ۱۶۷-۱۶۵؛ و الدولة العربیة فی اسبانيا، ص ۸۴.
۵۵. تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۳۶؛ و خالدی ناصری؛ الاستقصا للاخبار دول المغرب الاقصى، ج ۱، ص ۹۹.
۵۶. تاریخ ابن حبیب، ص ۲۲۷. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۲۵۵؛ و ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ص ۱۳۸.
۵۷. نفع الطیب...، ج ۱، ص ۱۸۱.